

تهاجمات قراخانیان به بخارا و سقوط دولت سامانیان

جواد هروی*

چکیده:

ظهور سامانیان در ۲۸۷/ ۹۰۰ بدنبال توفیقات جنگی در نبرد با صفاریان، علویان طبرستان و پاره‌ای قبایل ترک مرزنشین شرقی خراسان و ماوراءالنهر شکل گرفت. لیکن تشدید زیاده‌خواهی سپاهیان از نیمه قرن چهارم، امور دیوانی و کشورداری دولت سامانی را دچار ازهم گسیختگی نمود و وزراء و اهل دیوان را در اطاعت اهل شمشیر درآورد. سوال اصلی پژوهش اینست که آیا تهاجمات قراخانیان؛ سبب فروپاشی سامانیان شد یا تثبیت ترکان غزنوی؟

یافته‌های تحقیق حاضر مبتنی بر اینست که اگر سقوط سامانیان را از ضربت سرداران آل افراسیاب بدانیم، بی‌شک بسترسازی این فروپاشی را باید در تدارکات سپهسالاران غزنوی در حذف آل سامان ایرانی تبار دانست. سقوط بخارا توسط قراخانیان، برآستی متأثر از سقوط نیشابور توسط غزنویان بود.

طرح مسئله در پژوهش کنونی به تثبیت و تقویت غزنویان بازمیگردد نه تهاجم قراخانیان. این طمع غزنویان بود که با تهاجمات قراخانیان برانگیخته شد و بهانه نهایی برای حذف دولت سامانی را فراهم ساخت. حتی فقهای ماوراءالنهر نیز بتدریج بر حاکمیت غزنویان صحنه گذاردند. معاهده صلح قطوان، تقسیم واقعی قدرت بین حذف قراخانیان و اقتدار غزنویان در دو سوی جیحون را بروشنی محقق گرداند.

روش تحقیق تحلیلی-توصیفی و مستند به منابع اصلی قرون چهارم و پنجم است. **کلیدواژه‌ها:** تهاجم قراخانیان، تمرّد غزنویان، سقوط بخارا، صلح قطوان، فروپاشی سامانیان.

مقدمه

سقوط سامانیان از درون بر تحرکات سیاسی - نظامی سرداران متمرّد و به ویژه زیاده‌خواهی سرداران غزنوی، و از بیرون در تهاجمات خاندان نوحاسته ایلک خانیان و تدارکات جنگی برای تحقق کشورگشایی ایشان منطبق بود. چرخه این تبدیل بر تغییر ماهیت غلامان ترک به سرداران مدعی بود. همچنان که اربابان اراضی (دهقانان) و رهبران دینی (فقیهان) را چنان مسلوب الاختیار نمود تا در فرآیند سرزمین‌های خلافت شرقی، هرگونه دخالتی را از خویش سلب نمودند. دستگاه پرمطراق خلافت عباسیان نیز در این صحنه ظاهراً نقش یک شاهد بی‌اختیار را ایفا می‌نمود.

بدین ترتیب مسئله اصلی این است که آیا تهاجمات قراخانیان بود که خواسته یا ناخواسته غزنویان را تحریک به فروپاشی دولت سامانیان کرد؟ زیرا فارغ از نقش تهاجمی ترکان آل افراسیاب، اساساً تحقق آرمان اقتدارطلبی سپهسالاران غزنوی بدون تهاجم قراخانی امکان‌پذیر نبود. توفیقات نظامی قراخانیان، تمهید اساسی بود که در بازی شطرنج سرزمین خراسان بزرگ، زمینه ظهور قدرتی سیاسی - نظامی و فارغ از ظرفیت‌های فرهنگی و علمی را فراهم نمود.

فرض تأثیر سیاست‌های تهاجمی قراخانیان، هر آینه شکاف اساسی میان سیادت سامانیان و استقلال غزنویان را بوجود آورد؛ زیرا فروپاشی دولت سامانیان معلول دو رویکرد داخلی و خارجی بود. نقش ترکان ایلک خانی و رویکرد تهاجمی اینان به عنوان بسترسازان خارج از قلمروی سامانیان و نقش سرداران نظامی سامانی به‌ویژه امرای غزنه از داخل، در این سقوط قابل تحلیل می‌باشد.

- آیا سقوط سامانیان را باید نتیجه تمرّد غزنویان یا تهاجم هوشمندانه خاندان قراخانی دانست؟

- علل همراهی فقیهان و مدعیان متمرّد با قراخانیان (و نه با غزنویان) چه بود؟ قراخانیان را بی‌شک باید بانیان اصلی سقوط دولت سامانی دانست. امیران غزنوی تنها بر امواج مساعد سقوط سوار شده و بر ساحل مقصود قرار گرفتند. تبیین دقیق و تحلیل صحیح این موضوع، هدف پژوهش حاضر است.

روش تحقیق در مقاله کنونی توصیفی - تحلیلی است. در این پژوهش تلاش شده است تا در جوار توصیف مستند اضمحلال دولت آل سامان و شرح مآلقات تهاجمات

خارجی از منابع اصلی؛ به علت‌ها و تحلیل آن‌ها با تأکید بر نقش مهاجمان ترک قراخانی پرداخته شود.

پیشینه مطالعات بر روی سامانیان بسیار اندک است و تاکنون نقش قراخانیان در سقوط دولت سامانی از منظر محققان ایرانی و تاجیک مطالعه موردی نشده است. پژوهش‌هایی همانند کتاب قراخانیان نوشته ابوالقاسم فروزانی، و کتاب صعود و سقوط سامانیان تألیف محقق تاجیک حق نظر نظراف، و تاریخ تاجیکان نوشته رحیم مس‌اف، و مقالات محققانی چون ابوالحسن مبین و رضا مرادزاده و همچنین مقاله باباجان غفوراف تحت عنوان علل اوج‌گیری و سقوط سامانیان، و مقالات نعمان نعمت‌اف نیز از جمله تحقیقاتی است که در این زمینه وجود دارد. لیکن هیچ‌گاه دامنه موضوع به منازعات قراخانیان با سامانیان به عنوان یک عامل نظامی نرسیده است.

۱- پیشینه حضور طوایف ترک در قلمروی سامانیان

صدها سال پیش‌تر، قراخانیان و دیگر ترکان، از نواحی مرزی مغولستان و چین، به سمت غرب رانده شدند. یک شاخه اصلی آن‌ها یعنی اویغورها که شهری شده و بودایی مانده بودند در آنجا ماندند. ولی قراخانیان در نیمه قرن سوم به نوار مرزی دولت سامانی رسیدند و مرز میان بودا و اسلام دوباره شکل گرفت. حتی سامانیان داعیانی به نزد رهبران قراخانی فرستادند و در نهایت قراخانیان با قبول اسلام، آخرین مرحله رویارویی ترکان و ایرانیان به حرکت هوشمندانه‌ای دست یازیدند (استار، ۱۳۹۸: ۲۸۰). «سلسله‌ی قراخانی توانست خلئی را که ناشی از فرسودگی و سپس فروپاشی دولت سامانی بود پُر کند» (همانجا: ۲۸۱).

هجوم نومسلمانان به ایران و مرزهای شرقی خراسان، جلوه‌هایی از ستیز باستانی میان ایرانیان و تورانیان را تجدید نمود. امپراتوران چین فشار بر بلاد ترک وارد می‌ساختند که در پاره‌ای از منابع چینی، مرز آن امپراتوری را تا کرانه دریای خزر نیز برمی‌شمردند (رضا، ۱۳۷۴: ۲۲). حاکمیت بر بلاد ترکان همواره عرصه کشمکش ایران و چین بوده است. یزدگرد ساسانی چون در آستانه سقوط قرار گرفت، از حاکمان بلاد شرقی کمک خواست و پای ایشان را به سرزمین‌های غربی ماوراءالنهر و شرق خراسان باز نمود (طبری، ۱۳۶۹: ج ۵ / ۲۱۴۹). ترکان در این روزگار هنوز با تمدن آشنا نبوده و نیمه بدوی‌اند (بارتولد، ۱۳۷۶: ۸۵).

جنگ با ترکان، موجبات اسارت ایشان و ورود به سرزمین‌های غربی گردید. عنصر ترک در این روزگار به سبب سادگی و جنگاوری، مورد استفاده نظامی قرار گرفت (باسورث، ۱۳۵۳: ۶۰۴). بازار فروش این بندگان ترک در شهرهایی چون چاچ (تاش‌امروزی) و اسپبج‌باب رونق روزافزون یافت و از خدمات ایشان در امور نظامی و اجتماعی استفاده شد (لمبتون، ۱۳۷۲: ۹). بسیاری از محققان، آل سامان را در پیچه اصلی ورود ترکان به دنیای اسلام بر شمرده‌اند که با قبول اسلام از اسارت رهایی یافتند (گروسه، ۱۳۶۸: ۲۴۷). پیامد ورود این تازه‌واردان مستعد به‌زودی با دستیابی به پست‌های کلیدی در امور سیاسی و نظامی همراه شد (بارتولد، ۱۳۶۶: ج ۱ / ۵۷۴).

طوایف قراخانی که تا آغاز قرن چهارم هجری هنوز قالب دولتی یکپارچه در ترکستان را پیدا نکرده‌اند (باسورث، ۱۳۸۱: ۳۵۳؛ مس‌آف، ۱۳۹۵: ۹۶) با عناوین آل افراسیاب، و ایلک خانیان می‌نامند. ایشان تا نیمه این قرن، همچنان به صورت بدوی در بلاد شرقی ماوراءالنهر بسر می‌بردند و کشمکش‌های قبیله‌ای و حملات پیکار جویانه صحراگردان در میان ایشان به وفور به چشم می‌خورد (فرای، ۱۳۶۵: ۱۵۸؛ بیات، ۱۳۶۷: ۱۱۷). گرایش به سوی غرب و حملات قبایل ترک به ماوراءالنهر و خراسان شکل جدی به خود گرفت و با تخریب بخارا، غارت نعمت‌های تاریخی صورت گرفت (نعمت‌آف، ۱۳۷۷: ۲۸). از روزگار امارت عبدالملک سامانی ۳۵۰-۳۴۳ ق. این حضور کاملاً چشمگیر است. چنانکه البتکین غلام ترک مدعی بود اگر قلمرو سامانیان را به پیکری تشبیه نمایم، وی سر آنست و اگر سر برود، تن را بقایی نیست (نظام الملک طوسی، ۱۳۷۲: ۱۴۷).

برین روال، از درون قلمروی آل سامان، سرداران غزنوی برخاسته، و با توانمندی نظامی و نه با قوت فرهنگی، قدرت یافتند، «و کار امیر سبکتکین بزرگ شد و نامور گردید» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۶۹-۳۷۰). دیوانسالاری سامانیان در قبال اقتدار نظامی ترکان دچار ضعف شد «و چون فاتحه آن محنت پیدا شد، جمعی از معارف ماوراءالنهر به لذت استطرف و استجداد مایل شدند و از تطاول و تمادی دولت آل سامان ملالت نمودند و به تعصب و هواخواهی بغراخان برخاستند و در تصویب رأی و تشحیذ عزم او سعی می‌کردند» (عتبی، ۱۳۵۷: ۹۲).

قراخانیان پیش از این از هیچ جایگاه اجتماعی برخوردار نبودند. حتی نام ایشان، در مداخلات سیاسی و نظامی منطقه در هیچ‌کدام از منابع فارسی و غیر فارسی نیز ذکر نشده است. از مسکوکاتی که دلالت بر موقعیت برجسته ایشان در منطقه آن‌سوی سیحون باشد

تهاجمات قراخانیان به بخارا و سقوط دولت سامانیان | ۱۲۱

نیز چیزی باقی نمانده است. اینان تنها در سال ۹۴۲/۳۳۱ مقارن با کودتای علیه نصر بن احمد سامانی، به تصرف بلاساغون مبادرت کردند و چون در کشاکش سیاسی عزل نصر و سرکوب مخالفان، امکان اعزام سپاهی جهت سرکوب ایشان بدست نیامد، برای همیشه در منطقه بلاساغون مستقر گردیدند (بارتولد، ۱۳۶۶: ج ۱ / ۵۴۶). بعدها نیز در سال ۹۷۶/۳۶۶ معادن نقره در بخش علیای دره رود زرافشان را تصرف نمودند.

پاره‌ای محققان آورده‌اند که قراخانیان که از سوی خلافت عباسی رسمیت نیافته بودند، به خود لقب می‌بخشیدند؛ چنانکه ایلک نصر به خود لقب ناصر الحق داد (بارتولد، ۱۳۶۶: ج ۱ / ۵۷۷؛ فرای، ۱۳۶۵: ۲۲۷). پیش از او بغراخان هارون نیز به خود لقب داد اما هیچ‌گاه خلافت عباسی آن را تأیید نکرد. «بغراخان هم که در سیصد و هشتاد و دو خروج کرد خود را شهاب الدوله نام گذاشت» (بیرونی، ۱۳۶۳: ۲۰۶).

اصل و نسب قراخانیان نیز تاکنون روشن نشده است و چون در خاستگاه و ریشه ترکی بودن ایشان شکی نبود، تلاشی هم برای ایرانی‌گری و اتصال به خاندان سامانی نکردند. لذا «همچنانکه مشروعیت مذهبی قراخانیان از سوی خلافت عباسیان پذیرفته نبود، اصل و نسب ایشان نیز تاکنون روشن نشده است» (زامباور، ۱۳۵۶: ۳۱۲).

بر اساس روایات تاریخی، سیاست خارجی امیران سامانی تا ربع پایانی قرن چهارم تهاجمی بود. این رویکرد در رفتار جیهانی وزیر نصر دوم سامانی چنین آمده است؛ «او بیگانگان را گرد می‌آورد و احوال کشورها از ایشان می‌پرسید، راه‌ها، دروازه‌ها و چگونگی آن‌ها {...} تا بدان گشایش شهرها را بتواند و راه‌هایشان را بداند» (مقدسی، ۱۳۶۱: ج ۱ / ۵)؛ اما به تدریج این روال و مشی سیاسی سنجیده دچار ضعف شد و چنین سیاست تهاجمی، به ترکان منتقل گردید (برای آگاهی بیشتر، ن.ک: هروی، ۱۳۸۹: ۱۲۶).

۲- تهاجم قراخانیان به بخارا و سقوط آن در ۹۹۲/۳۸۲

هجوم طوایف ترک قراخانی به ماوراءالنهر، یک اتفاق ساده نبود. پاره‌ای از سرداران نظامی خود را به جهت تأمین منافع شخصی، متعهد بر اطاعت از امیران آل سامان نمی‌دیدند و لذا مکاتبات محرمانه خویش را در همراهی با امیران قراخانی آغاز نمودند (عتبی، ۱۳۵۷: ۹۲؛ خضری بک، ۱۳۸۲: ۴۰۵).

بغراخان شهاب الدوله هارون بن سلیمان در ۹۹۲/۳۸۲ عزم هجوم به ماوراءالنهر کرد. او در پیکار با نیروهای امیر نوح سامانی تردید داشت. سپاه قراخانی در نخستین برخورد

به توفیق دست پیدا کرد و ناباورانه بسیاری از سپاهیان سامانی به اسارت درآمدند (منهاج سراج، ۱۳۶۴: ج ۱/ ۲۱۳). این پیروزی مایه دلگرمی طوایف پراکنده قراخانی و انسجام برای هجوم جدی‌تر و دستیابی به اهداف دور از انتظار بود. تحرکات سردارانی چون فایق در تمرّد از فرمان امیران سامانی (عتبی، ۱۳۵۷: ۹۶) و حرکتهای فرصت‌طلبانه حکایت از عدم شفافیت امور نظامی در این مقطع از زمان دارد. فایق که به دنبال وصل به کانون قدرت جدیدی می‌گردید، به جای وصل به امیران غزنوی و یا دولت‌های مجاور، به امیران قراخانی متوسل شد و ضمن مکاتبات محرمانه، ایشان را به وجود زمینه‌های مناسب برای تسخیر سمرقند و ماورالنهر آگاه می‌کند (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ج ۱۲/ ۵۳۶۷).

با اولین هجوم قراخانیان به شهر سمرقند، فایق سپاهیان خویش را رها ساخت و به سپاهیان متجاوز پیوست. بغراخان قراخانی چون وارد بخارا شد، فایق به اسقبالش شتافت و از مشاوران سردار قراخانی قرار گرفت. نوح سوم سامانی نیز از بخارا گریخت و به آن‌سوی جیحون پناه جست و از ابوعلی سیمجور سپه‌سالار خراسان یاری خواست (رشید الدین فضل‌الله، ۱۳۳۸: ۳۴؛ ذهبی، ۱۴۱۳: ۱۵). بدین ترتیب فضای سیاسی در خدعه و خیانت خواسته و یا ناخواسته نسبت به آل سامان یعنی پروژه ساقط‌سازی دولت سامانیان آغاز گردید. ابوعلی از نوح خواست تا در ازای کمک به وی، او را ولی امیرالمؤمنین خطاب کرده و در خطبه بخوانند «و هر استخفافی که توانست به امیر نوح بکرد و خویشتن را امیرالامراء الموید من السماء لقب کرد و خطبه منبرها بر نوح بداشت» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۶۹). در اینجا نوح سامانی را حادثه بیماری بغراخان و بازگشتش به ترکستان نجات داد. «و بغراخان در بعضی از آن مراحل جان تسلیم کرد» و درگذشت (عتبی، ۱۳۵۷: ۹۸). او «عبدالعزیز بن نوح بن نصرالسامانی را بیاورد و خلعت داد و گفت شنیدم که ولایت از تو بغصب بسته‌اند، من به تو باز دادم که شجاع و عادل و نیکوسیرتی» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۲۵۱). نوح در نیمه جمادی الاخر ۳۸۲/۹۹۲ وارد بخارا شد و فرمان کور کردن عمش، عبدالعزیز را داد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۶۹).

قراخانیان چون بر بخارا استیلا یافتند، قصد جان صوفیان را کردند و ایشان به مرو متواری گشتند (میهنی محمد بن منور، ۱۳۷۶: ۹۰). در اصل این روایت باید شک کرد یا اینکه شدت این تهاجم و تبعات اجتماعی آن چنان سخت بوده است که دامن گوشه‌نشینان شهر بخارا را هم گرفت. فقهای ماوراءالنهر نیز در بروز چنین واقعه‌ای، هیچ‌گاه از خاندان سامانی هواخواهی و حمایت نکردند؛ زیرا صدور فرمان جهاد و مبارزه با مهاجمین،

تهاجمات قراخانیان به بخارا و سقوط دولت سامانیان | ۱۲۳

مربوط به زمانی بود که اقوام کافر هجوم آورده باشند. در صورتی که قراخانیان مسلمان‌اند. پس مورخان، ستیز میان قراخانیان و سامانیان را تنش میان قدرت‌های داخلی دانسته‌اند که ربطی به گروه‌های اجتماعی و غیرنظامیان نداشت (بیهقی، ۱۳۵۶: ۸۶۸؛ عتبی، ۱۳۵۷: ۱۸۳). پاره‌ای معتقدند که امیران قراخانی خویشان را غاصب نمی‌پنداشتند و بر تهاجمات خویش در انظار عمومی به نام برکناری امیران سامانی مشروعیت نیز می‌بخشیدند (مجممل التواریخ، ۱۳۱۸: ۳۸۸). برخی از محققان تاجیک نیز بر این دیدگاه تأکید می‌ورزند (غفورف، ۱۳۷۷: ۵۳۸).

۳- تحلیل علل تهاجم قراخانیان به بخارا و سقوط موقت آن در ۹۹۲/۳۸۲

بروز ناخشنودی‌های گسترده از جانب سرداران نظامی، زمام امور را از کف اهل دیوان خارج کرد و سپاه بر تمام ارکان دولت سامانی سیطره پیدا نمود. از نیمه قرن چهارم هجری با وجود تشدید فضای فرهنگی و ظهور برجسته‌ترین زمینه‌های رویش ادب و علم در خراسان، فضای اداره جامعه به نظامی‌گرایی سوق پیدا نمود. در چنین وضعی سپاهیان بر مجاری قدرت دولت سامانی چنگ انداخته و خواهان امتیازات خاص از سامانیان شدند.

تهاجم شهاب الدوله بغراخان هارون قراخانی در ۹۹۲/۳۸۲ به بخارا و کسب موقعیت‌های تازه نشانگر تمایل قراخانیان بر تسلط کامل بر ماوراءالنهر است. تحریکات سرداران رویگردان از خاندان سامانی همانند فایق خاصه نیز در ترغیب این قبایل بدوی و پیکار جو مؤثر واقع شد. حال ناتوانی سپاهیان سامانی در شکست قوای قراخانی که شاید در ابتدا چندان مقبول نبود بتدریج عیان گشت. حال بی‌تفاوتی فقهای حنفی که مشابهت مسلکی با سپاه مهاجم داشتند، هجوم ایشان را در منظر عام جامعه مجاز می‌ساخت. اگر عدم حمایت دهقانان و زیاده‌خواهی پاره‌ای از سپهسالاران سامانی همچون ابوعلی سیمجور را نیز بر این دلایل بیفزاییم، تقویت روحیه تهاجمی سپاه قراخانی در یورش به بخارا توجیه می‌گردد. دستگاه‌های دیوانی و وزرای سامانی نیز هیچ برنامه‌ای برای پیشگیری و مقابله با تهاجمات اقوام بیابان‌گرد که از روحیه سلحشوری برخوردارند نداشتند.

بنابراین بی‌تفاوتی گروه‌های اجتماعی و عدم وجود مقاومت جدی از سوی مردم حکایت از آن دارد که فضای عمومی جامعه خراسان و ماوراءالنهر از وضعیت موجود

ناراضی است. در نتیجه پاره‌ای معتقدند که دولت سامانیان که محروم از حمایت گروه‌های مختلف اجتماعی مردم طی سالیان شده بود، فشار بیرونی را تاب نیاورد و از هم پاشید (باباجان غفورآف، ۱۳۷۶: ۱۵۶). نکته مهم در این موضوع، دلگرم بودن سرداران ترک غزنوی - چه پنهان و چه پیدا - از تهاجم قراخانیان ترک است؛ زیرا بر اساس برنامه‌ریزی‌های طراحی‌شده سرداران ترک در دولت سامانی، دوران مفارقت از امیران سامانی فرارسیده بود (عتبی، ۱۳۵۷: ۹۲).

۴- دلایل ناتوانی دولت سامانیان در سرکوب ترکان قراخانی

غرور امیران پایانی دولت سامانی، مانع از مشاهده چشم‌انداز درستی از وضع موجود می‌شد. ایشان خویشتن را همانند امیر اسماعیل اول و امیر نصر دوم پرتوان می‌دیدند درحالی که تاریخ، شهادت می‌دهد که امیر اسماعیل موفقیت‌های فراوان و غیرقابل مقایسه‌ای در مرزهای شرقی و فتح طراز به دست آورده بود (طبری، ۱۳۶۹: ۶۶۵۵/۱۵). پس از برکناری امیر نصر از حکومت، فرزندش نوح دوم به امارت نشست (۳۳۱-۳۴۳ق). او که نه خود کفایت لازم برای تمشیت امور؛ و نه وزراء و مشاوران با لیاقتی در کنار خود داشت، نتوانست روند اقتدار دولت سامانی را تداوم بخشد. با به قدرت نشستن عبدالملک در ۳۴۳-۳۵۰ق و تشدید زیاده‌خواهی سرداران نظامی، اقتدار وزراء تحت‌الشعاع قدرت جنگاوران خاصه ترک قرار گرفت. دوران حکومت منصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۵ق) رشته اقتدار دولت سامانیان به شدت دچار ازهم‌گسیختگی شد و مرزهای قلمروی سامانی در معرض تهاجمات احتمالی واقع گشت و این خطری بود که بسیاری از احساس آن خالی بودند؛ بنابراین چون نوح سوم به امارت سامانی تکیه داد (۳۶۵-۳۸۷ق) عملاً بنیان اقتدار سامانیان کاملاً در هم فرو ریخته بود. پس دولت سامانیان همچون پیکر سلیمان مرده‌ای را می‌مانست که با تهاجمی در هم نوردیده می‌شد. سلسله قراخانی توانست خلاء ناشی از فرسودگی و فروپاشی دولت سامانی را پر کند. «قراخانیان حتی پیش از پیرویشان، خود را دستخوش همان گرایش‌های مرکزگیزی یافتند که سامانیان را به زانو درآورده بود» (استار، ۱۳۹۸: ۲۸۱).

ایشان یورش سپاه قراخانی را ابتدائاً نادیده انگاشتند و هیچ تمهیدی برای رویارویی با این تهاجم خارجی صورت ندادند؛ بنابراین دستگاه‌های اجرایی دولت سامانیان، قوای قراخانی را برای خویش خطر نمی‌دیدند. لذا هیچ پیش‌دستی در مقابله با قوای آل

افراسیاب نکردند و حتی مترصد سرکوب ایشان نیز نشدند. در کنار علل آنی تهاجم امیران قراخانی به سرزمین خراسان بزرگ، ظاهراً رقابت پنهانی میان قراخانیان شرقی و غربی نیز تأثیرگذار بوده است. چشم امید قراخانیان ترک تبار به امیران غزنوی در تبادلات سیاسی آینده نیز می‌توانست به قولی این خواسته را عملی نماید (منهاج سراج، ۱۳۶۴: ۱/۲۱۳).

۵- بررسی علل خروج قراخانیان از بخارا

توفیق قراخانیان در هجوم به بخارا و تسخیر موقت آن، حاکی از ضعف مفرط در درون دولت سامانیان و ناتوانی نهادهای اجرایی و دیوانی و دلسردی امیران نظامی و حتی والیان نواحی مختلف قلمروی سامانیان بود. حضور و استقرار قراخانیان در بخارا دوامی نیاورد و پس از چند ماه، مجدداً با خروج بغراخان، امیر نوح سامانی بر امارت تکیه زد. این یک واقعیت بود که اگرچه با خروج امیر قراخانی امیران سامانی مجدداً بر کرسی امارت تکیه زدند، اما نشان داد که سپاه سامانی یارای ایستادگی در قبال ترکان قراخانی را ندارد.

پس مدعیان از هر سوی برای وصول به نیت خویش و سهم خواهی دست به کار شدند. از این میان، سبکتگین ترک نیز اگرچه همچنان خود را تابع دولت سامانیان می‌دانست، لیکن پس از این زمان دیگر در اطاعت آل سامان نماند و زمزمه خروج سرداد. نکته جالب در این زمینه آن است که گزارشگر این وقایع، عتبی است که در ابتدا حمایت غزنویان از سامانیان را امری پسندیده و نیک برمی‌شمارد و بعدها همین مؤلف در جایی دیگر، قدرت‌یابی سلطان محمود غزنوی و ساقط کردن سامانیان را پسندیده می‌داند! (عتبی، ۱۳۵۷: ۳۴).

بنابراین دیگر امرایی هم که در سلطه بغراخان بر بخارا با او همراهی کرده بودند و یا از کمک به امیران سامانی اجتناب ورزیده بودند و یا دیگر سردارانی که در سر، فکر استخلاص از سلطه سامانیان را داشتند، هرکدام در این مرحله، بازی تازه‌ای را آغاز کردند. اگر بخواهیم به تحلیل دقیقی از تحولات صورت گرفته در نخستین تهاجم ارتش قراخانی به ماوراءالنهر و تسخیر شهر بخارا بپردازیم، لازم است تا این حادثه را که سامانیان از آن هیچ درسی نگرفتند و با سپری شدن تنها هفت سال از آن حادثه، مجدداً و به صورتی دهشت بارتر از قبل اتفاق افتاد را بازخوانی کنیم تا رشته وقایع به درستی روشن گردد. منابع تاریخی، علت اساسی خروج قراخانیان از بخارا در سال ۹۹۱/۳۸۲ را بیماری بغراخان هارون شهاب الدوله قراخانی دانسته و این را توجیه بازگشت سپاهیان قراخانی

به ترکستان برمی‌شمارند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۶۹؛ عتبی، ۱۳۵۷: ۹۸). درحالی‌که بروز درگیری‌های احتمالی در بلاساغون و کاشغر و نیاز به حضور بغراخان در میان قبایل آل افراسیاب، موجب خارج نمودن سریع قوای قراخانی از ماوراءالنهر گردید (بارتولد، ۱۳۵۸: ۲۱۸).

بر صاحبان خرد پوشیده نیست که تحرکات مشکوک، موجب اتخاذ تصمیمی تند و بی‌محابا می‌گردد. با گردآمدن سپاهی بی‌شمار برگرد امیر نوح سامانی و پیش‌بینی غافلگیری از سوی بغراخان، احتمال پیش‌دستی و خروج از غافلگیری نیز یک حرکت جنگی قراخانیان بود.

گسترش نارضایتی‌ها از حضور قوای قراخانیان ترک در بخارا نیز مایه ناخرسندی عمومی از غارت سربازان قراخانی گردید. افزایش مقاومت و مخالفت ترکمنان غُر در بخارا و سمرقند نیز بر محاسبات قوای قراخانی مؤثر شد. به ویژه آنکه محقق نشدن معاهدات پنهانی با سرداران دولت سامانی، گمان بد نسبت به ایشان را در ذهن فرماندهان سپاه ترک تقویت نمود.

با در نظر گرفتن جمیع جهات سیاسی، نظامی و اجتماعی، بغراخان عالمانه یا عامدانه خروج از بخارا را بر سایر موارد ترجیح داد و به سرعت از شهر بخارا خارج شد. این به معنای انصراف از تصرف مقرر دولت سامانیان نبود بلکه یک عقب‌نشینی سنجیده است. قراخانیان برای حصول به اهداف خویش، جنگ‌های چندی را انجام داده و در نهایت در سال ۹۹۸/۳۸۹ مجدداً بر سپاه سامانی پیروز و بر بخارا استیلا یافتند.

۶- هجوم دوم به بخارا در ۹۹۸/۳۸۹ با هدایت غزنویان

خروج بغراخان ترک از بخارا و استیلای مجدد نوح سامانی بر بخارا، سبکتگین را از موقعیت ویژه نزد سامانیان برخوردار کرد. حکایات عدیده‌ای از تدبیر او در منابع ذکر شده است (رازی، ۱۳۸۲: ۱۷۷؛ بیهقی، ۱۳۵۶: ۲۵۴). اگرچه سامانیان در اینجا با استعانت از غزنویان یک گام به پیش برداشتند و خراسان تحت استیلای امرای سامانیان درآمد، اما عملاً این دولت میان دو وزنه‌ی قدرت سیاسی و نظامی از سوی ماوراءالنهر و خراسان قرار گرفت. این مسئله امکان ضربت وارد آمدن از هر دو سوی را بر قلمروی سامانیان امکان‌پذیر می‌ساخت. ولی این خطری بود که سامانیان از آن غفلت داشتند: «اصل موضوع این بود که بالاخره کدام‌یک از این دو گروه ترک ضربت نهایی را بر پیکر سامانیان وارد

تهاجمات قراخانیان به بخارا و سقوط دولت سامانیان | ۱۲۷

خواهد کرد.» (گروسه، ۱۳۷۵: ۲۴۸). پس از نوح سوم سامانی، فرزندش منصور دوم به امارت نشست (۳۸۷-۳۸۹ ق). دوران امارت وی روزگار ضعف ارکان دولت سامانی و تشدید تنش‌های داخلی در قلمروی آل سامان بود. اصحاب دیوان و وزارت به تدریج از عرصه امور به کنار گذاشته شدند و سپاهیان بر تمام پهنه دولت چیره گشتند. با وجود اینکه چهره دولت سامانی، آرایش جنگی به خود گرفته بود لیکن این اقتدار نظامی برای دفع تهاجمات دشمن نبود. بلکه توانمندی سپاه جهت فروپاشی دولت سامانی و قدرت بخشی به سپهسالاران ترک و امرای جنگ بود. در یک چنین کارزاری بود که فضای خیانت بالنده شد و آیین خیانت‌ورزی بر امیرانی که از میان خیل کودکان آل سامان برگزیده می‌شدند گسترش یافت. در چنین هنگامه‌ای هرآینه توفیق مهاجمان خارجی مهیا بود. قراخانیان در چنین وضعیتی به دومین یورش خویش به بخارا مبادرت نمودند. مضافاً به اینکه دیگر مدعیان ترک همانند سیمجوریان و فایق همچنان در صحنه کشمکش با سامانیان باقی بودند. ایشان در پیکار هرات در ۹۹۴/۳۸۴ از سبکتگین شکست خوردند و «نوح، امیر سبکتگین را ناصرالدوله لقب داد و فرزند و وارث ملک او امیر محمود به لقب سیف‌الدوله مشرف گردانید و قیادت جیوش و امارت جنود که منصب ابوعلی بود بدو تفویض فرمود» (عتبی، ۱۳۵۷: ۱۰۸؛ همچنین؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۷۱؛ بیهقی، ۱۳۵۶: ۲۵۲). جوامع الحکایات به تدبیر سبکتگین در فریب ابوعلی سیمجور توسط یک جاسوس در این واقعه اشاره می‌کند (عوفی، ۱۳۳۵: ۵۸ و ۱۳۲). در همین رابطه آمده است که «دو شاه از شاهان خراسان به نام نوح، دچار سرکشی دو سپهسالار خود به نام ابوعلی شدند.» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۴۱). ابوعلی پس از جنگ و گریزهای بسیار، به اسارت درآمد و در زندان سبکتگین در گذشت و فایق نیز مجدداً در ۹۹۵/۳۸۵ به نزد ایلک خان قراخانی گریخت (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ج ۱۲ / ۵۳۶۷). در این احوال قراخانیان شاخه شرقی که در کاشغر بودند (برخلاف تهاجم قبلی به بخارا توسط شاخه غربی) خود را مهیای هجوم به بخارا کردند (بارتولد، ۱۳۵۸: ۲۱۸؛ مرادزاده، ۱۳۷۸: ۲۲۷). بخت با ارسال ایلک نصر، یار بود. لیکن تحریک قراخانیان توسط برخی از خلیفه‌زادگان ناخشنود از آل سامان، تأثیر بسزایی در زمینه‌چینی بر هجوم دیگری به بخارا بود (ثعالبی، ۱۳۹۳: ج ۴ / ۱۹۲).

سامانیان چون بر قصد هجوم ایلک خان مطلع شدند، سبکتگین را مهیا بر مقابله نمودند. پس «نوشته‌ای از ملک نوح بدو رسید که ایلک خان بسرحد ولایت آمده است و عزم مغالبت مصمم داشته و عمال آن اعمال را بمطالبت معاملات مواخذات کرده» (عتبی، ۱۳۵۷:

۱۳۳). سبکتکین از نوح سوم سامانی درخواست حضور در اردوی جنگی برای مقابله با قراخانیان را کرد {این حادثه فقط توسط عتبی ذکر می‌شود}. لیکن نوح حضور پیدا نکرد و به ارسال سپاه و کمک مالی بسنده کرد (میرخواند، ۱۳۷۵: ج ۴ / ۵۷۶). سبکتگین آزرده خاطر از استنکاف امیر سامانی، تصمیم به مصالحه با ایلک‌خان گرفت. بر این اساس معاهده صلح قطوان (در حوالی سمرقند و در سال ۹۹۶/۳۸۶) میان سبکتگین و ایلک‌خان منعقد شد و مقرر شد تا این ناحیه حد مرزی میان دو سپاه شناخته شود (حموی، ۱۳۹۹: ج ۴ / ۱۳۹). بزرگان ماوراءالنهر بر این معاهده شهادت دادند (مستوفی، ۱۳۷۷: ج ۱ / ۵۴۳). این معاهده اگر چه به صورت موقت آرامش را به منطقه بازگرداند و سامانیان را از سوی مرزهای شرقی آسوده خاطر کرد، لیکن حوادث بعدی مانع از تثبیت و تداوم این صلح‌نامه گردید. این تحولات با درگذشت سرداران برجسته سیاسی و نظامی در خراسان بزرگ مصادف گردید ۹۹۷/۳۸۷. ابوعلی سیمجور در بند غزنویان درگذشت و خاندان سیمجوریان از هم متلاشی شدند. نوح سوم سامانی ملقب به رضی پس از بیست و دو سال امارت در رجب ۳۸۷ ق. درگذشت (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۷۵). یک ماه پس از آن فخرالدوله دیلمی درگذشت و مجدوالدوله جانشین او شد. در ماه شعبان سبکتگین بعد از بیست سال اقتدار درگذشت. مأمون بن محمد حاکم جرجانیه و خوارزم نیز به قتل رسید؛ لذا این سال را سال مرگ شاهان و سپهسالاران شرق خلافت نامیدند (ن.ک.به: هروی، ۱۳۹۳: ۴۴۹).

بنابراین پس از معاهده قطوان و درگذشت افراد ممتاز سیاسی و نظامی در خراسان بزرگ، بی‌ثباتی منطقه شرق خلافت خاصه خراسان و ماوراءالنهر را در بر گرفت و زمینه هجوم دیگری از سوی ترکان قراخانی فراهم شد. معاهده قطوان را باید تیر خلاص بر پیکره نحیف دولت آل سامان و آغاز مجادلات سیاسی و نظامی در قلمروی سامانیان دانست. بی‌ثباتی در امارت منصور بن نوح سامانی (۳۸۷-۳۸۹ ق.) موجب شد تا از همه سو در معرض هجوم قرار گیرد؛ تا جایی که محمود از او سر پیچید و فایق کمر به حذف وی از امارت بست. حتی به گفته منابع، فایق و بکتوزون همدست شده و منصور را دستگیر و نابینا ساختند و برادر کوچکش عبدالملک را به امارت برداشتند (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۳۷؛ بیهقی، ۱۳۵۶: ۸۶۵). برخی از این واقعه به توطئه متأثر از خواست درباریان تعبیر نموده‌اند (اشپولر، ۱۳۶۹: ج ۱ / ۱۹۵). گویا داستان خلافت و توسعه اقتدار ترکان در بغداد، به بخارا نیز سرایت کرد.

با امارت یافتن عبدالملک دوم در صفر ۳۸۹/ژانویه ۹۹۹ بهانه لازم برای دخالت آشکار محمود غزنوی از درون، و ایلک‌خان قراخانی از بیرون فراهم گردید. محمود بر مشروعیت امارت عبدالملک تشکیک نمود و درصدد برآمد تا با اعلام تبعیت از خلافت عباسی، خود را مستقیماً تابع خلیفه نشان دهد (صابی، ۱۳۳۷: ج ۸/ ۱۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۳: ج ۱۲/ ۵۳۸۶)؛ پس خلیفه القادر بالله عباسی برای محمود غزنوی خلعت و لوا و منشور امارت خراسان فرستاد و او را به لقب یمین الدوله و امین‌الله رسمیت و ملقب نمود (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۸۱؛ یوسفی، ۱۳۷۰: ۱۵۱). نکته قابل‌تأمل آن است که قراخانیان تا ۹۹۹/۳۸۹ تلاش داشتند با غزنویان مصالحه کنند. لیکن از این زمان به بعد با خدعه وارد کارزار سیاسی و نظامی خراسان بزرگ شدند. به ظاهر با عبدالملک سامانی طرح دوستی ریخته و علیه محمود غزنوی مصالحه نمودند؛ بنابراین نطفه‌ی اساسی انشقاق در خراسان بزرگ و پیدایی و ظهور مدعی مقتدری همانند محمود غزنوی را باید رویکرد تهاجمی و سلطه جویانه قراخانیان دانست. مرگ فایق، بستر لازم جهت تهاجم ایلک‌خان قراخانی را به بخارا فراهم کرد (نسفی، ۱۳۷۸: ۶۷۴).

جالب است که ایلک‌خان با اظهار اطاعت از عبدالملک دوم سامانی، مورد استقبال وی قرار گرفت و وارد بخارا شد؛ اما به محض ورود به بخارا فرمان دستگیری امرا و بزرگان دولت و خاندان سامانیان را داد. عبدالملک نیز که بقولی گریخته و پنهان گردید، دستگیر و به اوزکند فرستاده شد تا آنکه در همانجا درگذشت (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۷۸؛ بیهقی، ۱۳۵۶: ۸۶۸).

اسماعیل منتصر سامانی با سرکشیدن چادر زنانه از مهلکه گریخت و به خوارزم متواری شد و بخارا در ۹۹۸/۳۸۹ سقوط کرد. لیکن با تلاش‌های اسماعیل دوم سامانی در جمع‌آوری سپاه مجدداً بخارا تسخیر و ایلک‌خان نیز در سمرقند شکست خورد. لباب الالباب گوید که تلاش‌های امیر اسماعیل منتصر نظر مردم را جلب نکرد (عوفی، ۱۳۶۱: ج ۲۲/۱). آورده‌اند که بی‌وفایی مردمان موجب ناکامی او شد (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۷). حتی شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر نیز او را از خویش راند (ابن اسفندیار، ۱۳۶۶: ج ۷/۲). امیر اسماعیل دوم منتصر در عین نومیدی، مجدداً نامه‌ای همراه ابیاتی برای محمود غزنوی نوشت و از وی برای مقابله با ایلک‌خان قراخانی کمک طلبید (مستوفی، ۱۳۶۴: ۳۸۹).

از دیده که نقش تو نمودم تو بهی
وز دل که فرو گذاشت زودم تو بهی

وز جان که نداشت هیچ سودم تو بهی دیدم همه را و آزمودم تو بهی
این چنین بود که دو قدرت ترک در دو سوی جیحون میراث سامانیان را میان خویش
قسمت کردند. پس منازعه‌ای جدی میان قراخانیان و غزنویان بر سر تجزیه قلمروی
سامانیان آغاز شد که نتیجه آن اضمحلال و نهایتاً فروپاشی آن دولت بود (مبین، ۱۳۹۴:
۱۰۹).

پس از چندی اسماعیل منتصر سامانی، در ربیع‌الاول ۳۹۵/ژانویه ۱۰۰۵ شبانه در منطقه
مرو به قتل رسید و دولت سامانیان رسماً پایان یافت. به تعبیری چون فرسودگی در دولت
سامانیان راه یافت به ناگزیر در سرازیر انحطاط افتاد (ابن خلدون، ۱۳۶۹: ج ۱/ ۵۶۸).
با پایان یافتن عصر آل سامان، سرایش شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی نیز در کهولت
شصت و شش سالگی وی به پایان خویش رسید. آن حکیم فرزانه با ذکر حکایت نامه
رستم فرخزاد به برادرش، در واقع می‌خواهد حدیث فروپاشی و اضمحلال سامانیان را
نیز در قالب تمثیلی چنین بیان نماید (فردوسی، ۱۳۹۶: ج ۸/ ۴۱۴) :

برین سالیان چارصد بگذرد	کزین تخمه گیتی کسی نسپرد
شود بنده ی بی‌هنر شهریار	نژاد و بزرگی نیاید به کار...
از ایران و از ترک و از تازیان	نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود	سخن‌ها به کردار بازی بود.

نتیجه:

سیاست دوگانه قراخانیان جای نقد اساسی دارد و عامل اصلی در زیاده‌خواهی غزنویان
و کنار نهادن امیران سامانی را باید مناسبات سلطه جویانه و تسخیر بخارا در طی دو نوبت
از سوی قراخانیان دانست. اقدامات قراخانیان در ایجاد شکاف جدی در میان سامانیان و
غزنویان کاملاً کارساز بود. در ابتدا تلاش بر مصالحه با غزنویان داشتند، لیکن بعد از
مدتی با عبدالملک سامانی طرح دوستی ریخته و علیه محمود غزنوی مصالحه
نمودند. اگرچه سامانیان با کمک محمود غزنوی یک گام به پیش برداشتند و خراسان
تحت استیلای کامل غزنویان و در تابعیت امرای سامانی درآمد، اما عملاً دولت سامانیان
میان دو وزنه قدرت سیاسی و نظامی در ماوراءالنهر و خراسان قرار گرفت.

معاهده قپوان را تیر خلاص بر پیکره رنجور دولت سامانیان و آغاز درگیری‌ها و تشدید مجادلات سیاسی و نظامی سرداران سامانی بود. این معاهده، یک معامله سیاسی بود تا یک معاهده نظامی. امیران سامانی در واپسین سال‌های امارت، تنها نامی از اقتدار و امارت داشتند و زمام امور عملاً در دست امیران نظامی بود که حتی وزراء را نیز عزل و نصب می‌نمودند. بنابراین به‌رغم اینکه سامانیان در پایان حیات خویش از شکوه دیوانی به اقتدار نظامی و آرایش توانمند جنگی تغییر ماهیت داده بودند لیکن این توانمندی سپاهیان و سپهسالاران بیش از آنکه حافظ منافع دولت سامانی باشد در راستای فروپاشی خاندان آل سامان و زمینه‌سازی بر تشکیل دولت‌های نوظهور ترک بود.

فهرست منابع و مأخذ:

- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۳). تاریخ کامل. ترجمه حمیدرضا آژیر. تهران، اساطیر، ج ۱۲.
- ابن اسفندیار (۱۳۶۶). تاریخ طبرستان. تصحیح عباس اقبال. تهران، پدیده خاور.
- ابن العبری (۱۳۶۴). تاریخ مختصرالدول. ترجمه تاج پور- ریاضی. تهران، اطلاعات.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۹). مقدمه ابن خلدون. ترجمه پروین گنابادی. تهران، علمی و فرهنگی.
- استار، استیون فردریک (۱۳۹۸): روشنگری در محاق (عصر طلای آسیای میانه...). ترجمه حسن افشار، تهران، نشر مرکز.
- اشپولر، برتولد (۱۳۶۹). تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی. ترجمه فلاطوری. تهران، علمی، ج ۱.
- بارتولد، و.و (۱۳۵۸). گزیده مقالات تحقیقی. ترجمه کریم کشاورز. تهران، امیرکبیر.
- بارتولد، و.و (۱۳۶۶). ترکستان نامه. ترجمه کریم کشاورز. تهران، آگاه، ج ۱.
- بارتولد، و.و (۱۳۷۶). تاریخ ترکهای آسیای میانه. ترجمه غفار حسینی. تهران، طوس.
- ۱۰. باسورث، ا.ک (۱۳۵۳). «ورود ترکان به سرزمین‌های اسلامی». ترجمه دولتشاهی. سخن، س ۲۳، ش ۶.
- باسورث، ا.ک (۱۳۸۱). سلسله‌های اسلامی جدید. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران، انتشارات باز.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۳). آثارالباقیه. ترجمه اکبر دانا سرشت. تهران، امیرکبیر.
- بیهقی، ابوالحسن ابن فندق (۱۳۶۱). تاریخ بیهقی. به همت احمد بهمنیار. تهران، فروغی.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۵۶). تاریخ بیهقی. تصحیح علی اکبر فیاض. مشهد، دانشگاه فردوسی.
- بیات، نادر (۱۳۶۷). تورانیان از پگاه تاریخ تا پذیرش اسلام. تهران، ایرانشهر.

- ثعالبی، ابومنصور (۱۳۶۸). لطایف المعارف. ترجمه علی اکبر شهابی. مشهد، به نشر.
- ثعالبی، ابومنصور (۱۳۹۳). یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر. بیروت، دارالفکر.
- حموی، یاقوت (۱۳۹۹). معجم البلدان. بیروت، دار صادر.
- خضری بک، شیخ محمد (۱۳۸۲). محاضرات تاریخ الامم. قاهره، مطبعه الاستقامه.
- ذهبی، ابی عبدالله (۱۴۱۳). تاریخ الاسلام ووفیات مشاهیر والاعلام. تحقیق تدمری. بیروت، العربی.
- رازی، فخرالدین (۱۳۸۲). جامع العلوم؛ ستینی. تصحیح علی آل داود. تهران، بنیاد موقوفات افشار.
- رشیدالدین، فضل الله (۱۳۳۸). فصلی از جامع التواریخ. به کوشش دبیر سیاقی. تهران، فروغی.
- رضا، عنایت الله (۱۳۷۴). ایران و ترکان در روزگار ساسانیان. تهران، علمی و فرهنگی.
- زامباور، ادوارد دریترفن (۱۳۵۶). نسب نامه خلفا و شهریاران. ترجمه جواد مشکور. تهران، خیام.
- شبانکاره ای، محمد (۱۳۶۳). مجمع الانساب. تهران، امیرکبیر.
- صابی، هلال بن محسن (۱۳۳۷). تاریخ هلال صابی. تصحیح امد روز. قاهره، ج ۸.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۶۹). تاریخ طبری. ترجمه پاینده. تهران، اساطیر، ج ۱۵.
- عتبی، محمدبن عبدالجبار (۱۳۵۷). ترجمه تاریخ یمینی. ترجمه جرفادقانی. باهتمام جعفر شعار. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- عوفی، محمد (۱۳۳۵). جوامع الحکایات. به همت محمد رضانی. تهران، کلاله خاور.
- عوفی، محمد (۱۳۶۱). لباب الالباب. به کوشش ادوارد براون و عباسی. تهران، بی نا.
- غفورآف، باباجان (۱۳۷۷). تاجیکان. دوشنبه، عرفان.
- غفورآف، باباجان (۱۳۷۶). «علل اوجگیری و سقوط سامانیان». ترجمه میرزا ملا احمد. ایران شناخت. پاییز. شماره ۶.
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۶۵). بخارا دستاورد قرون وسطی. ترجمه محمود. تهران، علمی فرهنگی.
- فردوسی (۱۳۹۶). شاهنامه. به کوشش خالقی مطلق. تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۸.
- فروزانی، ابوالقاسم (۱۳۹۳). قراخانیان بنیان گذاران نخستین سلسله ترک فرارود. تهران، سمت.
- گردیزی، ابوسعید (۱۳۶۳). تاریخ گردیزی. به اهتمام حبیبی. تهران، دنیای کتاب.

تهاجمات قراخانیان به بخارا و سقوط دولت سامانیان | ۱۳۳

- گروسه، رنه (۱۳۶۸). امپراطوری صحرانوردان. ترجمه میکده. تهران، علمی و فرهنگی.
- گروسه، رنه (۱۳۷۵). چهره آسیا. ترجمه غلامعلی سیار. تهران، فرزانه.
- گمنام (۱۳۱۸). مجمل التواریخ و القصص. تصحیح بهار. بهمت رضانی. تهران، کلاله خاور.
- لمبتون، آن.ک.س (۱۳۷۲). تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران. ترجمه آژند. تهران، نی.
- مبین، ابوالحسن (۱۳۹۴). (بررسی منازعات غزنویان و قراخانیان در خراسان)). فصلنامه پژوهشنامه تاریخ، س ۱۰، ش ۴۰ (پاییز ۱۳۹۴).
- مرادزاده، رضا (۱۳۷۸). (پژوهشی پیرامون روابط سامانیان و چین)). نامه آل سامان. تهران، مجمع.
- مس آف، رحیم (۱۳۹۵). تاریخ تاجیکان با مَهر کاملاً سری. بکوشش آرش ایرانپور. تهران، شیرازه.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴). تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران، امیرکبیر.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۷۷). ظفرنامه. زیر نظر پورجوادی. تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- مقدسی، ابو عبدالله (۱۳۶۱). احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم. ترجمه علی نقی منزوی. تهران، مولفان و مترجمان ایران، ج ۱.
- منہاج سراج، عثمان بن محمد (۱۳۶۴). طبقات ناصری. تصحیح حبیبی. تهران، اطلاعات، ج ۱.
- میرخواند، محمد (۱۳۷۵). روضه الصفا. به اهتمام عباس زریاب خویی. تهران، علمی.
- میهنی، محمد بن منور (۱۳۷۶). اسرار التوحید. به اهتمام شفیعی کدکنی. تهران، آگاه.
- نرشخی، ابوبکر (۱۳۶۳). تاریخ بخارا. ترجمه ابونصر القباوی. تلخیص محمد بن زفر. تصحیح مدرس رضوی. تهران، توس.
- نسفی سمرقندی، عمر (۱۳۷۸). القند فی ذکر علما سمرقند. تحقیق یوسف الهادی. تهران، میراث.
- نظام الملک طوسی (۱۳۷۲). سیرالملوک (سیاست نامه). هیوبرت دارک. تهران، علمی و فرهنگی.
- نظراف، حق نظر (۱۳۷۷). عوامل صعود و سقوط دولت سامانیان. دوشنبه. آل سامان.
- نعمت آف، نعمان (۱۳۷۷). سامانیان و احیای تمدن فارسی تاجیکی. برگردان به خط فارسی حمزه کمال و بحرالدین علوی. دوشنبه. دفتر نشر فرهنگ نیاکان.
- هروی جواد (۱۳۸۷). (عوامل سیاسی فروپاشی دولت سامانیان در ایران)). پژوهش نامه تاریخ، س ۳، ش ۱۲، (تابستان ۸۷).

- هروی، جواد (۱۳۸۹). ((دولت سامانیان در عرصه سیاست خارجی)). دو فصلنامه جستارهای تاریخی، س ۱، ش ۲ (پاییز و زمستان ۱۳۸۹).
- هروی، جواد (۱۳۹۳). تاریخ سامانیان عصر طلایی ایران بعد از اسلام. تهران، امیرکبیر.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۰). فرخی سیستانی (شرح احوال و روزگار و شعر او). تهران، علمی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

THE HISTORICAL STUDY OF WAR
Scientific Journal, Scientific Research Article
Vol. 4, Issue 2, No.12, Summer 2020

The Qarakhanid Invasions of Bukhara and the Fall of the Samanid Government

*Javad Heravi**

Abstract

The emergence of the Samanids in 287/900 followed the success of war in battle with the Saffarids, the Alawids of Tabarestan and some Turk's tribes bordering the eastern of Khorasan and Transoxiana. However, the intensification of the arrogance of the armies from the fourth century disrupted the court affairs and governance of the Samanid government and made the ministers and the court obey the sword. The main question of this study is if the invasions of the Qarakhanids caused the collapse of the Samanids or the engendered stability of the Ghaznavid Turks?

The findings of the study show that if we assume the fall of the Samanids as a blow from the commanders of Ale-Afrasiab, undoubtedly the bedrock of this collapse should be considered in the preparations of the Ghaznavid generals to eliminate the Iranian Samanids. The fall of Bukhara by the Qarakhanids was really influenced by the fall of Neishabour by the Ghaznavids.

The problem of this study concerns the consolidation and strengthening of the Ghaznavids, not the Qarakhanids' invasions. It was the greed of the Ghaznavids that was aroused by the invasions of the Qarakhanids and provided the final excuse for the removal of the Samanids. Even the jurists of Transoxiana gradually confirmed the rule of the Ghaznavids. The Qatawan peace treaty clearly realized the real division of power between the Qarakhanids and the Ghaznavids on both sides of the Oxus. The research method is analytical-descriptive and documented to the main sources of the fourth and fifth centuries.

Keywords: invasion of the Qarakhanids, rebellion of the Ghaznavids, the fall of Bukhara, peace of Qatawan, collapse of the Samanid.

* Assistant Professor, Department of History, Islamic Azad University of Sciences and Research, Tehran; Email: Mr.javadheravi@gmail.com.
| Received: March 22, 2020; Accepted: August 10, 2020|